

ورود بیماری ممنوع!

فیلمی جدی تر از یک «کمدی پر فروش»

چاپ شده در: روزنامه روزگار

زمان انتشار: تیر ماه ۱۳۹۰

این یادداشت یکی از بخش های مختلف ستون "میکروسکوپ خصوصی من" بود که عنوان اغلب یادداشت هایم در صفحه آخر روزنامه های "شرق" و "اعتماد" و در همین دوره کوتاه چاپ این مطلب، "روزگار" بوده و هست؛ و با تمام توقیف ها و رفع توقیف های چندین باره این دو روزنامه، مانند فعالیت خود آنها، ادامه یافته است.

*

*

(۱)

جایی از فیلم «ورود آقایان ممنوع»، بهترین کمدی سال های اخیر سینمای ایران، در مدرسه دخترانه ای که خانم بی تا دارابی (ویشکا آسایش) مدیر متعصب آن است و به طور معمول ورود هر مردی را به محیط مدرسه قلدغن کرده، همه جا سر صبح به دلیلی که به خود خانم مدیر برمی گردد، به هم ریخته است. همه کنجکاوند و کم کم شاگردان به اتفاق معلمان شان در راهروی مدرسه به سمت دفتر دارابی حرکت می کنند. و وقتی دارابی را آن جا آراسته تر از همیشه می بینند، همه او را می ستایند. نمی خواهم جزئیات را لو بدهم. برایم مهم است که فیلم بسیار دیده شود. اگر هوش همگانی جاری در فضای فرهنگی ما سطح بالاتری داشت، از ابتدای سال همین فیلم را به عنوان یک کمدی درست، در مقابل «اخراجی ها ۳» قرار می دادیم و تقابلی سینمایی، سلیقه ای و فرهنگی می ساختیم. کمدی یعنی فیلمی دارای داستان، بدون لودگی، با خلق «موقعیت» های کمیک و شوق آور، دیالوگ نویسی سرشار از طعنه و کنایه به ویژه در صحنه ماشین که حرف های وحید جبلی (رضا عطاران) از دید دارابی به پیشنهاد ازدواج تلقی می شود و ... حتی شوخی های میزانشنی که از «اجاره نشین ها» به این سو، به ندرت در این سینما داشته ایم و مثلاً در صحنه مقایسه قد، در صحنه والیبالی و به خصوص شادی انتهایی اش و حتی در لحظه های کوتاه، تماشاگر را «درست» می

خندانند. مثل جایی که جبلی زیاد به دارابی نزدیک می شود و او می گوید «فاصله تونو حفظ کنین» و جبلی عقب می رود؛ ولی بعد تذکر می دهد که «با بچه ها» و جبلی باز جلو می آید! این خنده و حس و درک کمدی جاری در این لحظه، البته که با خنده ناشی از تکرار کلمه «گزینش» به شکل «گوزینه» توسط شخصیت بایرام (اکبر عبدی) که فقط در تیزرهای «اخراجی ها ۳» دیده ام، تفاوت ماهیتی دارد. اما هدفم از اشاره به آن صحنه در شروع یادداشت، این بود که بگویم دارابی تصمیم بزرگ و انسان ساز زندگی اش را در حالی گرفته که اتفاقاً نمی خواهد به توجه مرد مقابلش پاسخ مثبتی بدهد. برای خودش، به قصد خودش، زنانگی را با آراستگی و زیبایی هم نشین کرده و انگار برای نخستین بار در زندگی اش، تفاوت میان نجابت و بدهبیتی را دریافته و به اجرا گذاشته است. برخی به خطا اشاره کرده اند که این تحول در فیلم و فیلمنامه، ناگهانی روی می دهد. این «برخی»، نه تنها دیشب این تصمیم را که دارابی رو به آینه در صورت در آستانه انهدام دوران پیشین خود دقیق می شود، از یاد برده اند، بلکه به این نیز دست نیافته اند که آن شب بیدار شدن او از کابوس کمیک و روده برکننده ورود جبلی به کلاس و ...، در واقع مقدمه چینی برای این تحول است: زنی که تا حد آن مسواک زدن توأم با چندان، از زنانگی خود بیزار باشد، روشن است که در آستانه آن انهدام قرار می گیرد.

(۲)

دارابی کابوس اش را به کسی نمی گوید. این فقط ماییم که کابوس او را می بینیم. او تا پیش از آن تغییر، خودش دور و بر خودش گشت می زند و خودش را ارشاد می کند و دیگران را به نظمی شبه نظامی و بلکه انتظامی وادار می کند. اما نمی دانم چرا این روزها همه دوستانم کابوس هاشان را برای من باز می گویند. کابوس این که در بیابانی می روند و کسانی با لباس سفید به بهانه تندروری و برهم زدن نظم ریگ های صحرا بازشان می دارند و بعد «هی» می کنند و کسانی با لباس سبز بی رمق از پس کوه ها سرازیر می

شوند و ... ؛ کابوس این که کسانی با کلاهی در حال افتادن از فرط کجی، می خواهند تمام تربیت پدران شان را در لحظه از تخته سیاه ذهن شان پاک کنند یا حتی به جای همسران شان، آداب خروج از خانه به آنان بیاموزند و در این مسیر، حتی حرمت پدر و حیثیت شوهرشان را هم به باد می دهند. نمی دانم چرا این قدر کابوس زده شده ام که حتی وقتی در آن لحظه شیرین فیلم رامبد جوان، همه اهل مدرسه به دفتر دارابی نزدیک می شوند و او را با صورتی شاداب می بینند و خود شاداب می شوند، در عین این که سرحال می شوم، یک گوشه ذهنم باز یاد آن کابوس ها می افتد. بیماری دارابی این بود که می گفت تنها دو نوع عشق وجود دارد؛ عشق بنده به خداوند و عشق مادر به فرزند! و از خود نمی پرسید در این صورت اصلاً ضرورت خلقت مرد در هیأت مرد و زن در کالبد زن چه بوده است؟! بیماری او به دست خودش درمان شد؛ چون نسبت میان زنانگی و آراستگی را دریافت. بیماری پیرامون ما به کجا خواهد انجامید؟